

عینیت فاکت ارزش بار چگونه ممکن است؟

طرح وبری از فاکت اجتماعی

محمدجواد اسماعیلی^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشکده مطالعات

بنیادین علم و فناوری

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

انتشار آن‌لاین: ۱-۳۴

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پای‌یرش ۱۴۰۰/۱۱/۱۲

دریافت ۱۳۹۹/۷/۲۸

چکیده

ماهیت فاکت در علوم اجتماعی و نسبت آن با ارزش‌ها، یکی از مهمترین مناقشات کلاسیک و امروزی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. مقاله حاضر به این پرسش می‌پردازد که «آیا فاکت اجتماعی ارزش‌بار است؟ اگر آری، عینیت فاکت اجتماعی ارزش‌بار چگونه ممکن است؟». در پاسخ به این مسئله، سه رهیافت اثباتی، ضداثباتی و پسااثباتی سه تز رقیب را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. پژوهش حاضر از طریق تحلیل محتوا آراء پسااثباتی ماکس وبر که بر معرفت‌شناسی کانت و نئوکانتی‌های مکتب بادن استوار است، استدلال می‌کند که در علوم اجتماعی اولاً؛ مداخله ارزش‌ها در گردآوری، ثبت و برساخت فاکت اجتماعی امری ممکن، مشروع و حتی ضروری است و از اینرو، فاکت اجتماعی ارزش‌بار است. ثانیاً؛ ارزش‌باری فاکت اجتماعی نه‌تنها مخل عینیت نیست بلکه شرط سوپژکتیو عینیت است. در رهیافت وبری، ارزش‌های کنشگران اجتماعی نقش «مقوم» و ارزش‌های پژوهشگران اجتماعی نقش «تنظیم‌کننده» در برساخت فاکت اجتماعی دارند. **واژگان کلیدی:** فاکت اجتماعی ارزش‌بار، ربط ارزشی، حکم ارزشی، فاکت تاریخی اولیه و ثانویه، عینیت

۱. پست الکترونیکی نویسنده رابط: Esmaeili@57gmai.com

طرح مسئله

ماهیت فاکت در علوم اجتماعی و اینکه چگونه می‌توان به فاکت اجتماعی دست یافت، یکی از مهمترین مناقشات کلاسیک و امروزی فلسفه علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. مقاله حاضر، به‌طور مشخص به این پرسش می‌پردازد که آیا فاکت اجتماعی ارزش‌بار است؟ اگر آری، عینیت فاکت اجتماعی ارزش‌بار، چگونه ممکن است؟ به بیان دیگر، آیا ضروری و ممکن است که دانشمند اجتماعی از ورود ارزش‌های فرهنگی در گردآوری و صورتبندی فاکت اجتماعی اجتناب کند یا اینکه ارزش‌ها از عناصر مقوم فاکت اجتماعی محسوب می‌شوند؟ در این صورت، «چگونه می‌توان فاکتی عینی وجود داشته باشد که وجودش تا اندازه‌ای وابسته به ارزش‌ها است؟».

پاسخ کلاسیک‌ها و معاصران جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی به مسئله «عینیت فاکت اجتماعی ارزش‌بار» را می‌توان در قالب سه تز رقیب صورتبندی نمود. **تز اول:** فاکت اجتماعی غیرارزش‌بار و عینی است. **تز دوم:** فاکت اجتماعی ارزش‌بار است اما عینی نیست. **تز سوم:** فاکت اجتماعی ارزش‌بار و عینی است. تز اول، اصل موضوعه روش‌شناسی امیل دورکیم را تشکیل می‌دهد. در نگاه دورکیم، فاکت اجتماعی را باید به‌منزله یک «چیز» یا یک «شیء» تصور نمود. یک چیز علاوه بر خصلت «اجباری» و «قهرآمیز»، واجد خصیصه «بیرونی» و «عینی» و مستقل از اراده و اغراض فردی است که «طبیعت آن با همه نرمی و خم‌پذیری خود در اثر اراده تغییرپذیر نیست» (دورکیم، ۱۳۹۷: ۸). دورکیم در **قواعد روش** تأکید دارد که دانشمند علوم اجتماعی به‌سیاق دانشمند علوم طبیعی، باید عاری از «پیش‌پنداشت‌ها»ی ارزشی در گردآوری و تدوین نظام‌مند فاکت اجتماعی بکوشد (همان، ۵۱ و ۵۰). بر این اساس، در روش‌شناسی اجتماعی دورکیم، معنای ذهنی کنشگران که واجد خصلت آزادی، درونی و ذهنی است، اهمیتی در گردآوری فاکت اجتماعی ندارد. برای مثال، دورکیم در کتاب **خودکشی** درباره این بحث که چه اقدامی را می‌توان ذیل فاکت خودکشی قرار داد، بر این نکته تأکید می‌کند که مهم نیست یک شهید یا یک زن هندی که خود را به همراه جنازه شوهرش می‌سوزاند، چه معنایی را در سر دارد و چه قصدی را از افعال خویش اراده می‌کند (دورکیم، ۱۳۷۸: ۶).

تز دوم را طیف گسترده رهیافت‌های ضداثباتی (شامل رهیافت پسااستخارگرایی میشل فوکو، پسااستعماری، فمینیسم، مطالعات فرهنگی و مطالعات علم و فناوری) مطرح می‌کنند. در این رهیافت بر درهم‌تنیدگی فاکت و ارزش و بر این اساس، بر ارزش‌بازی فاکت اجتماعی تأکید می‌گردد بدون آنکه مقوله عینیت مورد پذیرش قرار بگیرد. برای مثال، فوکو در تحلیل روابط جنسی بیان می‌کند که در یونان باستان هیچ فاکتی درباره همجنس‌گرا یا غیرهمجنس‌گرایی وجود نداشت چون هیچ‌گونه عمل دسته‌بندی انسان‌ها بر اساس این که چگونه و با چه کسی به لحاظ جنسی فعالیت می‌کنند، وجود نداشت (رووت، ۱۳۸۹: ۲۹۵).

تز سوم از ناحیه پسااثباتی‌هایی نظیر وبر، شوتس، برگر و لاکمن، گیدنز و بوردیو مطرح شده است (هکمن، ۱۳۹۱: ۱۱۳-۱۱۹ و ۱۳۳-۱۴۸). مقاله حاضر در جهت تز سوم استدلال می‌کند و برای اثبات این تز به دلایل و علل زیر به سراغ وبر رفته است. دلیل اول این که وبر ضمن دفاع از آموزه عینیت علوم اجتماعی با دقت و عمق زیادی به ماهیت ارزش‌بار فاکت اجتماعی پرداخته است. دوم اینکه؛ به‌رغم پیچیدگی، عمق و طراوت آرا وبر، مبادی و دقایق نظریه او درباره نسبت فاکت، ارزش و عینیت، به‌خوبی مورد تعمق و تأمل قرار نگرفته و کماکان برخی بی‌دقتی‌ها، ساده‌سازی‌ها و سوءفهم‌ها از آرا وبر رخ داده است. برای مثال، برخی پذیرش تمایز پوزیتیویستی میان گفته‌های مبتنی بر فاکت‌ها و گفته‌های ارزش‌گذارانه از سوی وبر را نشانه‌ی پوزیتیویست بودن وبر در نظر گرفته‌اند، درحالی که وبر به دنبال نقطه وصل این دو حوزه است و روایت پیچیده‌تر و متفاوتی از این تمایز بدست می‌دهد (هکمن، ۱۳۹۱: ۱۹۹). سوم اینکه؛ بازسازی و صورت‌بندی نظام‌مند و روش‌مند مباحث پیچیده و ظریف وبر درباره نسبت فاکت، ارزش و عینیت برای علوم اجتماعی معاصر بخصوص برای ما ایرانیان که کمتر به مبانی علوم اجتماعی پرداخته‌ایم، یک ضرورت است چرا که اولاً؛ وبر مباحث خود را به‌طور نظام‌مند و منسجم تدوین نکرده است (فروند، ۱۳۸۳؛ صدری، ۱۳۸۶؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۹، ۲۸-۲۹). ثانیاً؛ توضیحات وبر از حیث مبادی فلسفی که به تصریح خود ریشه در معرفت‌شناسی کانت و نئوکانتی‌های مکتب بادن دارد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۳)؛ گاهی فاقد دقت و وضوح و نیازمند صورت‌بندی دقیق فلسفی است.

با توجه به دلایل مذکور، پژوهش حاضر، ماهیت ارزشبار و عینی فاکت در علوم اجتماعی وبری را مورد تعمق قرار خواهد داد. وبر برداشت خود از فاکت اجتماعی را حول نسبت‌های بین «ارزش»، «معنا»، «واقعیت»، «مفهوم»، «ایده» و «علیت» سازمان داده است. بر اساس این چارچوب مفهومی، مطالعه حاضر نشان خواهد داد که اولاً؛ مداخله ارزش‌ها در گردآوری، ثبت و برساخت فاکت اجتماعی امری مشروع و ضروری است و از اینرو، فاکت اجتماعی ارزش‌بار است. ثانیاً؛ ارزش‌باری واقعیت اجتماعی نه تنها مخل عینیت نیست بلکه شرط سوژکتیو عینیت است (وبر، ۱۳۸۵).

بخش اول: برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار

در این بخش، با طرح این مدعی که ارزش‌ها ابزار منطقی برساخت واقعیت هستند، به ماهیت ارزش‌بار فاکت اجتماعی می‌پردازیم. بررسی آراء وبر نشان می‌دهد که فاکت اجتماعی در دو مرحله، از طریق عمل انتزاع و این انتزاع از طریق مفهوم‌سازی و این مفهوم‌سازی بواسطه ارزش‌های فرهنگی برساخت می‌شود. در مرحله اول؛ آن چیزی را می‌توان فاکت اجتماعی - خواند، اگر و تنها اگر، کنشگران اجتماعی معنایی بدان بخشیده یا برای آن «اهمیت و دلالت فرهنگی» قائل شده باشند. در مرحله دوم، فاکت اجتماعی حاصل انتخاب جزئی از فاکت‌ها بر اساس علایق فرهنگی و ارزشی محقق است. در هر دو مرحله، مفاهیم قوام‌بخش‌گزینش و برساخت فاکت اجتماعی هستند. مفاهیم مرحله اول، مفاهیم کنشگران اجتماعی و مفاهیم مرحله دوم، مفاهیم دانشمندان اجتماعی می‌باشد. افزون بر این، محقق اجتماعی در مرحله تحلیل علی، ارزش‌های خود را در برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار دخالت می‌دهد (وبر، ۱۳۸۵؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۴۷، ۴۶، ۳۶-۳۹).

بنابراین، در بررسی نقش ارزش‌ها در برساخت فاکت اجتماعی می‌بایست نقش «مقوم» ارزش‌های کنشگران اجتماعی را از نقش «تنظیم‌کننده» علایق ارزشی و فرهنگی پژوهشگران تمایز بخشید. این تمایز، ریشه در تمایز کانت دارد، آنجا که کانت در طرح مسئله شرایط

امکان معرفت عینی، با ایجاد تمایز بین دو کاربرد «تنظیمی^۱» و «قوام‌بخش^۲» اصل خرد، کاربرد مشروع اصل خرد را تنها از نوع کاربرد «تنظیمی» می‌داند: «اصل خرد به هیچ وجه اصل مقوم خرد نیست که مفهوم جهان محسوس را فراسوی هر گونه تجربه ممکن بگستراند، بلکه همان اصلی برای بزرگ‌ترین ادامه و گسترش ممکن تجربه است که ما را بازمی‌دارد از این که هر گونه مرز تجربی را همچون مرز مطلق، اعتبار دهیم» (کانت، ۱۳۶۲: A 509, B 537). این بحث کانت بدین معناست که واقعیت ناشی از خرد نیست بلکه این خرد است که واقعیت را از طریق نظام ارزشی تنظیم و برساخت می‌کند. خرد مقوم، امری را از هیچ می‌سازد ولی خرد تنظیم‌گر یا خرد برساخت‌کننده اموری که موجود هست را برمی‌سازد و در آن‌ها نسبتی را تنظیم می‌کند. این درک از خرد است که هم فاکت اجتماعی را می‌سازد و هم به آن معنا می‌دهد. در این درک، خرد وجهی تمامیت‌خواه ندارد بلکه ابعادی کرانمند دارد که در این کرانمندی است که واقعیت اجتماعی را برمی‌سازد. نزد وبر نیز واقعیت به مثابه داده‌های خام تا زمانی که نسبتی با ذهنیت کنشگران و ارزش‌های محققان برقرار نکردند فاقد معناست و از اینرو، نمی‌توان به آن فاکت گفت چرا که فاکت در نسبت با ذهن کنشگران و معنادهی آنها همچنین علائق نظری محققان است که در یک روندی از انتزاع و گزینش، از حالت داده خام به فاکت اجتماعی عینی ارتقا می‌یابد.

بر اساس آنچه گفته شد، در این مقاله، در گام اول به تشریح ویژگی‌های واقعیت، در گام دوم، به نقش عمل انتزاع و در گام سوم به نقش منطقی ارزش‌ها در برساخت فاکت اجتماعی می‌پردازیم. در گام چهارم، نقش «مقوم» ارزش‌های کنشگران اجتماعی و در گام پنجم، نقش «تنظیمی» ارزش‌های پژوهشگر اجتماعی در برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار را مورد بحث قرار می‌دهیم. در گام ششم و هفتم، نقش تنظیمی ارزش‌های محقق در برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار در دو مرحله مفهوم‌سازی و تحلیل علی مورد تعمق قرار می‌گیرد. در این هفت گام، تلاش می‌کنیم ماهیت ارزش‌بار فاکت اجتماعی را به مدد وبر و مبادی کانت و نئوکانتی‌های رهیافت او توضیح دهیم.

گام اول: ویژگی نامتناهی، غیرعقلانی و آشوبناک واقعیت^۱

وبر با الهام از متافیزیک کانت، واقعیت را بسیار چندوجهی، نامتناهی، بی‌نظم و بی‌معنا می‌فهمد (فروند، ۱۳۸۳: ۴۷ و ۵۱، ۱۳۸۶: ۹۶؛ اوکس، ۱۹۸۸: ۵۹۵؛ آلبرو، ۱۹۹۰: ۳۳ و ۳۲؛ ویمستر، ۲۰۰۷: ۹۳؛ روزنبرگ، ۲۰۱۶: ۸۸).

الف. واقعیت از حیث پهنا و ژرفا، نامتناهی و چندگانه است. برای وبر، واقعیت تاریخی و اجتماعی مشابه واقعیت طبیعی برای کانت است؛ تاریخ و جامعه «چندگانگی فرهنگی»^۲ است، چنانچه طبیعت «چندگانگی حسی»^۳ است. مسئله در هر دو حوزه این است که با چه معیاری چندگانگی‌های مورد نظر، شناخت پذیر می‌شود (گودارد ۱۹۷۳: ۳؛ آلبرو، ۱۹۹۰: ۳۲-۳۵). وبر چندگانگی نامتناهی و پایان‌ناپذیر واقعیت را در قالب این عبارات بیان می‌کند: «واقعیت نامحدود»، (وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۶)؛ «چندگانگی بی‌پایان^۴ واقعیت» و «بی‌پایانی مطلق واقعیت» (همان، ۱۲۹)، «غنا بی‌پایان واقعیت» (همان، ۱۶۱).

ب. واقعیت بی‌معنا یا غیرعقلانی است: وبر به‌طور مشخص از این عبارات استفاده می‌کند: «واقعیت گنگ و غیرعقلانی زندگی» و «جهان به‌طور لایتناهی بی‌معناست» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۶۹). وبر همچون ریکرت و مطابق با سنت کانتی، اعتقاد به این که بتوان واقعیت را آن گونه که هست، به نمایش گذاشت، بیهوده می‌داند و از ویژگی «غیرعقلانی» بودن واقعیت آغاز می‌کند (توفیق، ۱۳۹۳: ۷۶). واقعیت بی‌معنا و غیرعقلانی است یعنی واقعیت بدون نسبت با انسان واجد ارزش و معنایی نیست بلکه تنها از منظر انسان و فرهنگ است که می‌تواند عقلانی و بامعنا باشد.

ج. واقعیت، آشوبناک و بی‌نظم است: مطابق با دیدگاه کانتی وبر، واقعیت آشوبناک، پراکنده، بی‌نظم و درهم‌ریخته است که از دید وبر، یکی از وظایف اصلی علوم اجتماعی، «ایجاد نظم تحلیلی در واقعیت تجربی» و ساماندهی جهان درهم‌ریخته و پراشوب است (وبر، ۱۳۸۵: ۹۷، ۱۲۴، ۱۶۱ و ۱۶۲). این مولفه سوم ناظر به تنش بین نظم و بی‌نظمی است که کانت به

1. Wirklichkeit
2. Cultural Manifold
3. Sensuous Manifold
4. infinite multiplicity

عنوان پدر معنوی ویر، آن را با استعاره چرخش کپرنیکوسی توضیح داده بود. در این استعاره، کانت این‌گونه بیان کرد که این ما نیستیم که خود را با طبیعت تنظیم می‌کنیم بلکه این طبیعت است که خود را با ما تنظیم می‌کند (کانت، ۱۳۶۱: B xiii). این گفتار کانت بدین معناست که یکی از وظایف علوم، ساماندهی و نظم‌بخشی به جهان درهم‌ریخته و پرآشوب از طریق سوژه است.

گام دوم: برساخت فاکت اجتماعی؛ اصل انتزاع و گزینش

مولفه‌های سه‌گانه واقعیت نزد ویر نشان می‌دهد که ویر کاملاً از مفهوم «شیء فی‌نفسه» کانت پیروی می‌کند. ویر به تأسی از کانت، واقعیت اجتماعی را «شیء فی‌نفسه» می‌پندارد. واقعیت اجتماعی در مقام شیء فی‌نفسه، ذات واقعی ندارد و نمی‌توان ذات واقعیت اجتماعی را توضیح داد (پارکین، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶؛ گودارد، ۱۹۷۳: ۱۲ و ۱۳؛ رکس، ۱۹۷۷: ۱۶۵؛ کایرن، ۲۰۰۴: ۶۹ و ۷۰). واقعیت فی‌نفسه به‌مثابه واقعیت نامتناهی و متکثر، بدون دامنه و غیرعقلانی باید به واقعیت اجتماعی متناهی، معنادار و منظم و از این طریق، به فاکت اجتماعی تبدیل شود تا قابل شناخت گردد. این فرایند تبدیل و برساخت فاکت اجتماعی چگونه ممکن است؟ از طریق عمل **انتزاع** و **گزینش** از جریان نامتناهی واقعیت است که فاکت اجتماعی برساخت می‌شود. برای ویر، فراوانی و تکثر و آشوبناکی واقعیت به‌قدری زیاد است که تبیین تام و کامل آن محکوم به شکست است و محقق اجتماعی همیشه ناگزیر از ساده‌سازی واقعیت از طریق انتزاع و انتخاب‌کردن از میان چندگانگی بی‌پایان واقعیت است. انتزاع به معنای کنارگذاشتن عناصر معینی از واقعیت انضمامی و انتخاب عناصر دیگری از واقعیت است. از طریق عمل انتزاع و گزینش، می‌توانیم جنبه‌های اساسی واقعیت - یعنی آن بخش‌هایی که برای ما مهم و معنادار است - را از جنبه‌های غیراساسی و فرعی آن متمایز کنیم. ویر مشابه نئوکانتی‌ها فرض می‌کند که شناخت سراسر محصول انتزاع واقعیت انضمامی است. به‌عبارت دیگر، دانستن هر چیزی درباره جریان نامتناهی واقعیت به معنای کنارگذاشتن عناصر معینی دیگری از واقعیت انضمامی است (گودارد، ۱۹۷۳: ۱۲ و ۱۳؛ رینگر، ۱۹۹۷: ۴۶؛ جان، ۱۳۸۱: ۵۵؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۳۳). ویر با سخن‌گفتن از نقش منطقی انتزاع و گزینش در فرایند برساخت فاکت اجتماعی، در تداوم اندیشه ریکرت، به منازعه با این باور

برمی‌خیزد که گویی در سرشت نامتناهی جهان، تعدادی فاکت وجود دارد که می‌تواند نمایش داده شود درحالی که هیچ ساختار زیرین «واقعی» نسبت به جهان وجود ندارد که سرشت آن بدون ابهام از طریق فاکت‌های حقیقی به دانشمند نمایش داده شود (ویمستر، ۲۰۰۷، ۱۰۴).

ویر در چارچوب سنت ایده‌آلیسم کانت، نقش زیادی برای ذهنیت انسانی در برساخت واقعیت قائل می‌شود. دیدگاه ویر درباره نقش محقق اجتماعی در فرایند برساخت فاکت اجتماعی مشابه دیدگاه کانت درباره نقش سوژه در فرایند تبدیل شی فی‌نفسه به «پدیدار» و «ابژه» است. نزد کانت، شی فی‌نفسه به مثابه «برابریستا»^۱ به «پدیدار» و سپس به «ابژه»^۲ تبدیل می‌شود. برابریستا، چیز یا لحظه‌ای است که عامل شناسنده در برابر آن قرار می‌گیرد اما با التفات فاعل شناسنده، برابریستا به «پدیدار» و سپس به «ابژه» ذهن تبدیل می‌شود. پدیدار، «ابژه نامتعیین سهش تجربی» است که بدون نسبت با نوعی آگاهی، هرگز برای ما به برابریستای شناخت تبدیل نمی‌شود (کانت، ۱۳۸۷: A 120). هرچند کانت در موارد بسیاری دو اصطلاح برابریستا و ابژه را در جای هم به کار می‌برد اما کانت از طرح این دو واژه متفاوت، عمدی داشته است. تعریف کانت از مفهوم ابژه نشان می‌دهد که کانت برای برابریستا مولفه بسیارگان و کثرت و برای ابژه، مولفه یگانگی قائل است: «ابژه چیزی است که در مفهوم آن، بسیارگان یک سهش داده شده، یگانه می‌گردد اما هرگونه یگانش تصویرها، مستلزم یگانگی آگاهی در هم نهاد آنهاست» (همان، ۲۰، ۲۱؛ A 20, 21؛ B 137, B 34, 35). در هر پدیدار، حس فقط بسیارگانی و کثرت^۳ تصویرها را در خود می‌گنجاند و از اینرو گونه‌ای همبستگی و انسجام دریافت‌های حسی لازم است که آنها در خود حس نمی‌توانند باشند. همبستگی، فعل خودانگیختگی کنش «فهم» است و تصویری است که نمی‌تواند از راه ابژه‌ها داده شود بلکه فقط می‌تواند بوسیله خود سوژه اعمال گردد (همان، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۶۵). (B 130, 164, 165).

گام سوم: نقش ارزش‌ها در برساخت فاکت اجتماعی

بر مبنای تأکید نئوکانتی‌های مکتب بادن و مکتب بازل (نیچه، بوکهارت و دیلتای) بر مقوله فرهنگ و ارزش، باید گفت که واقعیت نامتناهی، بی‌معنا و آشوبناک از طریق ارزش‌های فرهنگی به فاکت

1. Gegenstand
2. Object
3. manifold

اجتماعی تبدیل می‌شود. بگذارید با ذکر یک مثال، سازوکار مشارکت ارزش‌ها در برساخت فاکت اجتماعی را ملموس‌سازیم. فرض کنید یک تصادف در یکی از خیابان‌های شهر تهران رخ داده است. این تصادف از منظر رانندگان، پلیس راهنمایی و عابری که از آن سو رد می‌شود، حداقل واجد سطوح سه‌گانه است. پلیس راهنمایی می‌بایست گزارش بنویسد و بکوشد مقصر را یافته و جریمه‌ای را به‌طور عادلانه تعیین کند. از منظر رانندگان دیگر، این تصادف مخلی بر روند حرکتی آنهاست که درصددند هر چه زودتر به مقصدشان برسند. اما از منظر عاملان تصادف، این بحث مطرح است که چگونه می‌توانند خسارات را برآورد کرده و از پس آن برآیند. این سه موقعیت واجد سه سطح و از این‌رو، سه قصدیت یا ارزشگذاری است. در یک سطح، محقق در روند تفهمی خویش می‌تواند بر کنش پلیس راهنمایی تمرکز کند که می‌خواهد گزارش بنویسد و می‌کوشد مقصر را یافته و جریمه‌ای را به‌طور عادلانه تعیین کند. در این صورت، جامعه‌شناس باید بررسی کند که آیا پلیس در گزارش خود به عدالت پایبند بوده و کار خود را درست انجام داده است. در سطح دوم، محقق در روند تفهمی خویش می‌تواند بر کنش عابران و رانندگان ناظر تمرکز کند و این را بررسی کند که آیا آنان برای مثال، در برخورد با این تصادف، واجد ارزش‌های مسالمت‌جویانه شهروندی هستند یا نه. در سطح سوم، محقق در روند تفهمی خویش می‌تواند بر عاملان تصادف تمرکز کرده و از منظر ارزش انصاف و حق‌جویی به بررسی کنش عاملان تصادف بپردازد. در سطح سوم، محقق به فهم رفتار رانندگان دیگر از منظر ارزش‌های خودخواهانه یا همیارانه می‌نگرد. به این ترتیب، تصادف به‌مثابه یک رخداد، یک واقعیت نامتناهی، متکثر، بی‌معنا و آشوبناک است اما چنانچه این مثال نشان می‌دهد فقط از مجرای انتخاب واقعیت از منظرهای ارزشی مختلف است (در این مثال، سه منظر پلیس؛ عامل تصادف؛ رانندگان ناظر) که می‌توان تصادف را به موضوع بررسی علمی و فاکت اجتماعی تبدیل کرد. تصادف یک واقعیت تجربی است اما تنها زمانی که به «فرهنگ» تبدیل شود یعنی آن را به «ایده‌های ارزشی» ربط دهیم (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۲)، تصادف به واقعیت اجتماعی تبدیل می‌شود. تصادف به‌عنوان واقعیت تجربی را تنها می‌توان تحت هدایت ارزش‌هایی مطالعه نمود که به واقعیت معنا و اهمیت می‌بخشند. اگرچه

«ارزش‌ها نمی‌توانند واقعی باشند» اما «در آن، چیزها می‌توانند «واقعی شوند» و با آن ما چیزها را کشف کنیم» (ویمستر، ۲۰۰۷: ۹۶؛ روت، ۱۳۸۹: ۷۵).

گام چهارم: نقش «مقوم» ارزش‌های کنشگران اجتماعی در برساخت فاکت اجتماعی

در اینجا استدلال می‌کنیم که ارزش‌های کنشگران اجتماعی نقش «مقوم» در برساخت فاکت اجتماعی ایفا می‌کند. بر این اساس، آن چیزی را می‌توان فاکت اجتماعی خواند، اگر و تنها اگر، کنشگران اجتماعی معنایی بدان بخشیده یا برای آن، «اهمیت فرهنگی» قائل شده باشند: «پیشفرض استعلایی^۱ همه علوم فرهنگی این است که ما موجوداتی فرهنگی هستیم که اراده و توان اتخاذ ایستاری نسبت به جهان و اعطای معنا به جهان در ما به ودیعه گذاشته شده است» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۸). علوم اجتماعی از طریق ارتباط دادن واقعیت با ارزش‌ها و معنایی که مردم به این ارزش‌ها در واقعیات انضمامی‌شان نسبت می‌دهند، نوع معینی از واقعیت را به عنوان موضوع مورد مطالعه می‌سازند^۲ (سوند برگ و آگولا، ۲۰۱۶: ۳۰۶؛ وبر، ۱۳۸۵: ۲۰۲ و ۲۰۱).

برای مثال، وقتی دو نفر دو چیز را با هم مبادله می‌کنند، توصیف حرکت عضلات یا بیان برخی کلامات گفته شده یا صداهای منتشر شده به هیچ وجه ماهیت آن چه اتفاق می‌افتد را روشن نمی‌سازد، بلکه ماهیت آنچه اتفاق می‌افتد فقط به وسیله معنایی ایجاد می‌شود که این دو طرف به رفتار قابل مشاهده‌شان نسبت می‌دهند، معنایی که خط‌مشی آینده آن را تنظیم می‌کند. بدون این معنا، ما ترغیب می‌شویم که بگوییم یک مبادله نه به لحاظ تجربی امکان‌پذیر است و نه به لحاظ مفهومی قابل تصور (هکمن، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۹ و ۴۴-۴۵، ۵۱). در مثالی از جان رکز، اگر از شما بخواهند که به در بغلی بروید و بگویید در مقام مشاهده‌گر اجتماعی چه چیزی می‌بینید از شما انتظار نمی‌رود که با اخبار فاقد معنا برگردید و مثلاً بگویید هشت هزار فوت مربع با رنگ‌های مختلف می‌بینید بلکه این انتظار وجود دارد که شما برگردید و بگویید کتاب‌ها، میزها و افرادی را دیدید که در یک سمینار شرکت دارند (رکز، ۱۹۷۷: ۱۵۷).

1. transcendental presupposition

۲. وبراگرچه اصطلاح «علم واقعیت» را از زیمل وام می‌گیرد اما به تفسیر سوئیژکتیویست زیمل از اصلاح نقد وارد می‌کند. برای مطالعه بیشتر به این منابع مراجعه کنید (ساندرو سرگه، ۲۰۰۴؛ ویمستر، ۲۰۰۷).

در مثال مبادله وبر، باید توجه داشت که مبادله ذیل ارزش‌های اقتصادی از جمله ارزش تولید ثروت، معنا می‌یابد. اگر مبادله‌ای ذیل ارزش اقتصادی، ثروت‌اندوزی خوانده نشود، چندان معنایی ندارد. در مثالی دیگر، فرض کنید عده‌ای در خیابان آمد و شد می‌کنند. اگر کسی نداند که این آمد و شد ناشی از تصادفی است که در چهار راه بالا صورت گرفته است، این حرکات به گونه‌ای حرکات عبث و بی‌معنا تعبیر می‌شود حال آن که به مجرد دانستن این موضوع که در چهار راه بالا تصادف شده است، تمام این حرکات به ظاهر عبث معنادار جلوه می‌کند. اما در این مثال نیز، تصادف ذیل ارزش نظم استوار است و وقتی روند طبیعی رفت و آمد شهری به هم می‌خورد واقعیت تصادف معنا می‌یابد. مثال وبر درباره مبادله، مثال رکس درباره سمینار و مثال ما درباره تصادف، نشان‌دهنده آن است که فاکت اجتماعی تنها در بستر نظام ارزش‌های کنشگران اجتماعی معنا می‌یابد و برساخت می‌شود. در اینجا، می‌توان این تفسیر آبرو را درست دانست که وبر فاکت را محصول کنش یا اعمال انسانی می‌داند و وقتی درباره فاکت‌ها صحبت می‌کند تأکید زیادی بر ریشه آن در کنش انسانی دارد^۱. ریشه لاتینی فاکت به معنای «چیز انجام شده»^۲ است، چنانچه در زبان آلمانی فاکت به معنای «چیز انجام شده»^۳ است (آبرو، ۱۹۹۰، ۹۳). فرایند برساخت فاکت اجتماعی توسط کنشگران اجتماعی منجر به برساخت سطح دوم فاکت اجتماعی می‌شود. این دو سطح یا دو نوع فاکت اجتماعی در آثار وبر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. برای مثال، در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، سطح اول فاکت اجتماعی ارزش‌بار همان اخلاق زاهدانه پروتستان‌ها یا روحیه سرمایه‌داری و سطح دوم، پدیده نوظهور «نظم سرمایه‌داری» است که به‌زعم وبر، «همچون زیستگاهی تغییرناپذیر» خود را به انسان معاصر «تحمیل می‌کند» (وبر، ۱۳۹۷: ۵۸، ۷۳، ۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱). در اینجا، وبر به تلقی ساختاری دورکیم و جامعه‌شناسان معاصر از «واقعیت اجتماعی» نزدیک می‌شود، چه او بر ویژگی خارجی و الزام‌آور واقعیت اجتماعی تصریح می‌کند. با این حال، وبر به ماهیت ارزش‌بار

۱. همانگونه که مارکس نیز واقعیت را نه به‌منزله عینیت بدون فاعل شناسا که همواره در ارتباط با «عمل اجتماعی و

تاریخی انسان‌ها» یعنی در ارتباط با پراکسیس یعنی ناشی از سوژه می‌بیند (آشتیانی، ۱۳۸۳: ۳۳).

2. factum (thing done)

3. Tatsache (deed thing)

فاکت اجتماعی یعنی به نقش ارزش‌های کنشگران اجتماعی در برساخت فاکت اجتماعی و بر این اساس، بر شیء‌زدایی از واقعیت اجتماعی^۱ تأکید و اهتمام ویژه می‌کند درحالی که توصیه دورکیم بر این است که واقعیت‌های اجتماعی را همچون شیء فرض کنیم و ذهن خود را از تمام پیش‌فرض‌ها تخلیه کنیم تا بتوانیم واقعیت اجتماعی را با تمام خلوصش درک کنیم (پارکین، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶؛ رکس، ۱۹۷۷: ۱۶۵؛ برگر، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۷).

وقتی وبر به اصطلاح «واقعیت اجتماعی» ارجاع می‌دهد، ارجاع او به «واقعیت زندگی» است که متمایز از اصطلاح «واقعیت اجتماعی» مورد نظر دورکیم است (روزنبرگ، ۲۰۱۶: ۸۹). وبر برخلاف دورکیم تأکید دارد که معنادگی و برساخت فاکت اجتماعی در چارچوب قوانین اجتماعی ممکن نیست بلکه تنها از منظر نظام ارزشی کنشگران، فاکت اجتماعی برساخت می‌شود. به‌طور مثال، این که در علوم طبیعی آب در صد درجه به جوش می‌آید معنایی را متبادر نمی‌کند اما این که آب روحیه فرحبخشی به ما می‌دهد یا اینکه آب چه اهمیتی در حیات اجتماعی یک قوم دارد، معنایی را متبادر می‌کند اما این معنا از قوانین استنتاج نمی‌شود. فرض کنید بخواهیم در شهر تهران و پاریس دو تظاهرات خیابانی را با هم مقایسه کنیم. در پاریس عده‌ای از مردم حول شعارهای سیاسی به خیابان می‌آیند و پلیس و دولت نظمی را حاکم می‌کنند و تظاهرکنندگان هم نظمی را مراعات می‌کنند مثلاً مقید می‌شوند که در خطوط تعیین شده حرکت کنند. در ایران نیز در روز عاشورا تلاش می‌شود نظمی برای مراسم عزاداری در نظر گرفته شود که این نظم را نیروهای انتظامی به همراهی مردم برقرار می‌کنند. این دو مراسم در ظاهر و شکل شبیه هم هستند اما از جنبه معنایی، این دو خیلی از هم متفاوت‌اند؛ یکی معنای مذهبی دارد و دیگری معنای سیاسی و اجتماعی. از اینرو، به باور وبر، میان تحلیل واقعیت «بر اساس قوانین و مفاهیم عام» و «اندیشیدن به واقعیت بر اساس ارزش‌هایی که معنایی به آن می‌دهند و برگزیدن و نظم‌بخشیدن به چنین پدیده‌هایی با توجه به دلالت فرهنگی آن‌ها»، تفاوت جدی وجود دارد. این دو نوع تحلیل، در مواردی می‌توانند متناظر باشند اما این تناظر گاه به گاهی نباید باعث شود که تصور کنیم این دو تحلیل در اصول از هم تمایز منطقی ندارند (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون می‌توان به فرق فاکت‌های اساسی علوم طبیعی با فاکت‌های نظیر آن در علوم اجتماعی نیز اشاره کرد. در علوم اجتماعی وبری، آن چیزی را می‌توان فاکت خواند اگر و تنها اگر کنشگران اجتماعی معنایی بدان بخشیده باشند و برای آنان «اهمیت فرهنگی» خاصی داشته باشد اما فاکت‌های علوم طبیعی این‌گونه نیستند. در علوم طبیعی و علوم اجتماعی علاقه نظری محقق است که انتخاب گروهی از فاکت‌ها را معین می‌کند. در هر دو علم، چیزی مقدماتی به نام واقعیت وجود ندارد مگر آن زمان که شخص شناسا دارای علاقه و توجهی نظری باشد و آن را به عدم تناهی تجربه معطوف کند اما تفاوت دانشمند طبیعی در اینجاست که او با راهنمایی علایق نظری‌اش، مشخصه‌های عمومی و عام فاکت‌های مورد توجه در تحقیق را انتخاب می‌کند و آن‌ها را ذیل یک مفهوم عام با هم ترکیب می‌کند درحالی که دانشمند علوم اجتماعی علاوه بر جنبه‌های عادی و معمول فاکت‌های مورد بررسی بیشتر به مشخصه‌های ویژه فاکت‌ها، اهمیت فرهنگی‌شان و روابط متقابل معنادارشان توجه دارد چرا که هدف نوعی علوم اجتماعی، «فهم یکتایی ویژه واقعیتی» است که در آن زندگی می‌کنیم» (جان، ۱۳۸۱: ۵۰-۴۸؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۶ و ۱۲۹؛ ۱۹۵۲: ۷۲؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۳۹-۳۴).

گام پنجم: نقش «تنظیم‌کننده» ارزش‌های محقق در برساخت فاکت اجتماعی

در این گام، درخصوص نقش «تنظیمی»^۱ ارزش‌های فرهنگی پژوهشگر در برساخت فاکت اجتماعی استدلال می‌کنیم. در گام قبلی با بررسی چند مثال تلاش کردیم این نکته را روشن کنیم که بدون فهم یا مفروض‌گرفتن نظام ارزشی کنشگران اجتماعی، فاکت اجتماعی نمی‌تواند برساخت شود اما در این گام صحبت بر سر این است که ارزش‌های محقق واجد اهمیت جدی در برساخت فاکت اجتماعی هستند یعنی پژوهشگر اجتماعی جزء خاصی از فاکت‌هایی را که کنشگران با اعطای معنا به آن‌ها برساخته‌اند، بر پایه علایق فرهنگی و پیش‌فهم‌های ارزشی خود برمی‌گزینند و برساخت می‌کند. برای مثال، پژوهشگر اجتماعی مراسم عاشورا را از منظر این که آیا او این مراسم را برای تهیه گزارشی برای رادیو و تلویزیون فراهم می‌کند یا این مراسم را برای فراهم کردن واقعیت‌ها در کار تز دکترای خود دنبال می‌کند یا این که اساساً او علائق

1 . regulative

دیگری در دنبال کردن این مراسم دارد؛ همه این‌ها تعیین می‌کند که کدام جز از آن مجموعه واقعیت‌ها، واجد اهمیت و ربط است.

چنانچه در گام اول گفتیم، ما به محض تأمل درباره جلوه‌های زندگی، بی‌درنگ با چندگانگی بی‌پایان^۱ واقعیت روبرو می‌شویم. اکنون باید گفت محقق اجتماعی فقط بر اساس اصل «ربط ارزشی» و «دلالت فرهنگی» یعنی بواسطه «ایده‌های ارزشگذار» است که می‌تواند از بی‌پایانی مطلق واقعیت، بخش کوچکی را که به مطالعه آن علاقمند است، انتخاب کند. محققان همواره نسبت به «ارزش‌هایشان این وجه یا آن وجه از واقعیت بسیار چندوجهی را مورد توجه قرار می‌دهند. انتخاب عناصری از واقعیت فقط هنگامی میسر است که در هر مورد انضمامی، فقط یک بخش از واقعیت بیرونی برای ما جالب و معنادار باشد، بخشی که به ارزش‌های فرهنگی ما که تعیین‌کننده نحوه برخورد ما با واقعیت‌اند، ربط داشته باشد. از میان چندگانگی و پیچیدگی نامحدود واقعیت، فقط برخی از وجوه آن ارزش شناختن دارند یعنی جوهی که ما به آنها اهمیت فرهنگی عام نسبت می‌دهیم و فقط همین وجوه هستند که موضوعی برای تبیین علمی می‌شوند. واقعیت نامحدود است اما ذهن انسان محدود است و تحلیل درباره واقعیت نامحدود توسط ذهن محدود با این «پیشفرض» ضمنی همراه است که فقط بخش محدودی از این واقعیت مهم^۲ است به این معنا که ارزش شناخته‌شدن دارد. پس این دیدگاه که هر جنبه از واقعیت را می‌توان «بدون پیش‌فرض» یعنی بدون مفروض گرفتن برخی دیدگاه‌های ارزشی دریافت کرد، آشکارا بی‌معناست (وبر، ۱۳۸۵؛ ۱۲۷-۱۲۹، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۱۵، ۱۰۵؛ لویت، ۱۳۸۶؛ ۷۹؛ روت، ۱۳۸۹؛ ۷۹ و ۸۰؛ هکمن، ۱۳۹۱؛ ۴۶-۴۳).

گام ششم: مفهوم‌سازی و نقش «تنظیمی» ارزش‌های پژوهشگر در برساخت واقعیت اجتماعی

در این گام، این استدلال را مورد بحث قرار می‌دهیم که پژوهشگر اجتماعی از طریق عمل مفهوم‌سازی، فاکت اجتماعی ارزش‌بار را برساخت می‌کند. از نظر وبر بسته به اینکه از نظر

1 . infinite multiplicity

2 . important

تحلیلگر چه چیز مهم و معنادار است، سوژه واقعیت بی‌شمار و غیرقابل دریافت را در نظامی مفهومی دریافت‌پذیر می‌سازد اما منطقی که تشخیص مهم از نامهم در واقعیت بیکران را برای محقق اجتماعی امکان‌پذیر می‌سازد، نمی‌تواند با نظام ارزشی او بی‌ارتباط باشد (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۲۷ و ۱۴۷). این استدلال وبری ریشه در نگاه نئوکانتی ریکرت دارد که واقعیت نه طبیعت است نه تاریخ و تنها بر اثر عمل منطقی مفهوم‌سازی این واقعیت به طبیعت یا تاریخ مبدل می‌شود. زمانی که واقعیت را در رابطه‌اش با مفهوم کلی در نظر بگیریم به صورت طبیعت و هنگامی که آن را در ارتباط با مفهوم فردی در نظر بگیریم به صورت تاریخ در می‌آید که در حالت دوم، پای ارزش‌ها به میان می‌آید (فروند، ۱۳۸۶: ۹۷).

اینجاست که وبر به تأسی از ریکرت و زیمل، علوم اجتماعی را «علم تجربی معطوف به واقعیت»^۱ می‌نامد. اصطلاح «علم واقعیت» اشاره به واقعیت پدیداری شکل‌یافته به‌واسطه مقولات ذهنی دارد. این یعنی عناصری که برای ساخت مفاهیم علوم طبیعی و اجتماعی استفاده می‌شود، مستقیماً از سیلان مداوم واقعیت و بدون مفهوم‌پردازی شدن استخراج نشده‌اند (صدری، ۱۳۸۶: ۱۸۶). اگرچه اصطلاح مذکور، این کژفهمی و تفسیر عامیانه را بوجود می‌آورد که گویا «تاریخ فقط توصیف بی‌پیش‌فرض واقعیت‌های از پیش موجود و یا بازسازی وقایع است» اما این اصطلاح درحقیقت به این نکته دلالت دارد که ما تنها بواسطه مفهوم‌سازی به واقعیت اجتماعی دست می‌یابیم. مفاهیم واقعیت را ساماندهی می‌کنند و می‌کوشند پژوهش را جهت دهند تا داده‌ها و فاکت‌ها که می‌خواهند مفاهیم را برسازند با جهت‌گیری خاصی انتخاب و برساخت شوند. مفاهیم کمک می‌کنند به «درهم‌ریختگی واقعیت‌هایی که آنها را به عرصه محصور در علایق خود کشانده‌ایم، نظمی ببخشیم»^۲. واقعیت‌های اجتماعی تنها به صرف مفاهیمی که برای تعریف و سازمان دادن آنها به کار گرفته می‌شود وجود دارند و آنچه واقعیت اجتماعی محسوب می‌شود کمابیش وابسته به آن ابزار مفهومی است که در وهله اول با آن مشاهده خود را انجام می‌دهیم. با

1. Wirklichkeitswissenschaft

۲. رابطه مفهوم و واقعیت، برای وبر و نئوکانتی‌ها، برخلاف فیلسوفانی چون هگل و دیلتای، از سنخ رابطه منطقی است نه هستی‌شناختی. در رابطه منطقی، مفهوم جنبه تجربیدی و گزینشی از واقعیت است (اوکس، ۱۹۸۷: ۱۲۳؛ ویسمتر، ۲۰۰۷: ۹۷؛ روزنبرگ و آگولا، ۲۰۱۶: ۴۶).

این‌همه، مفاهیم نمی‌تواند متکی بر داده‌ها و فاکت‌های بیرونی نباشند و می‌بایست برخی از خصلت‌های ویژه، اصلی و معنادار یک پدیده را که «در واقعیت تجربی موجودند»، در خود داشته و آن‌ها را در یک برساخته مفهومی آرمانی گرد آورده باشند (پارکین، ۱۳۸۴: ۳۷ و ۴۱؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۴ و ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹؛ دریسدل، ۱۳۹۶: ۷۶؛ زیچرولد ۲۰۰۶: ۳۳۷).

گام هفتم: تحلیل علی و نقش «تنظیمی» ارزش‌های پژوهشگر اجتماعی در برساخت فاکت اجتماعی

در گام نهایی، این استدلال را دنبال می‌کنیم که در تحلیل علی پدیده‌های تاریخی اجتماعی، ارزش‌های پژوهشگر نقش «تنظیمی» در برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار ایفا می‌کند. طبق استدلال وبر، محقق اجتماعی در گستره تاریخ و جامعه، اگر بنا باشد خود را محدود به چیزهایی بکند که معلول‌هایی ایجاد می‌کنند، تعداد وقایع بی‌نهایت می‌شود. اما هیچ خاصیتی در ذات وقایع نیست که برخی را از بقیه متمایز و شایان توجه و بررسی کند. از اینرو، گریزی از «گزینش» از میان سپهر نامتناهی و متکثر زنجیره‌های علی نیست. مطابق با راه‌حل نئوکانتی وبر، «امکان گزینش از میان سپهر نامتناهی عوامل تعیین‌کننده، وابسته به **علائق تاریخی** است» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۹۶ و ۲۴۷).

وبر مفهوم علائق تاریخی را از مفهوم **علائق خرد**^۱ کانت گرفته است که چگونه خرد علائق نظری و عملی خود را دنبال می‌کند. اما وبر علائق خرد کانت را به «علائق تاریخی» تبدیل کرد که چگونه پژوهشگر بر پایه علائق تاریخی می‌کوشد کنشی را تفهم کند و آن را در فهم تاریخ و جامعه صورتبندی کند. شاید بتوان مفهوم «علائق تاریخی» را با مفهوم «*حيث التفاتی*»^۲ یا قصدمندی هوسرل تبیین کرد که چگونه واقعیت بی‌شماری از سوی محقق به‌مثابه واقعه ارزشمندی که می‌توان به آن پرداخت، مورد توجه و التفات قرار می‌گیرد. آیا هر واقعه‌ای ارزش

۱. کانت در سنجش خرد ناب از علائق خرد و در سنجش خرد عملی از علائق نظری، عملی و اخلاقی خرد

صحبت می‌کند (کانت، ۱۳۸۷: ۱۲۱؛ ۱۳۹۵)

آن را دارد که مورد توجه قرار گیرد؟ و بر پاسخ می‌دهد که نه. اما کسی دیگر با علائق تاریخی دیگر و در موقعیت تفسیری دیگر شاید بتواند آن رخداد را ارزشمند بداند. آیا در بررسی هر واقعه تاریخی که ما آن را واجد ارزش بررسی یافتیم تمام جوانب آن را معنادار و واجد اهمیت می‌دانیم؟ و بر دوباره پاسخ می‌دهد که نه.

بدون کاربست «علائق تاریخی» دلیل قانع‌کننده‌ای نخواهیم داشت که بگوییم چرا یک واقعه را از واقعه‌ای دیگر، واجد «ارزش شناخته‌شدن» می‌دانیم. در مثال وبر، آن محقق اروپایی که نبرد ماراتون را واجد اهمیت می‌بیند این نبرد را با کشمکش میان دو قبیله سرخپوست یا آفریقایی یکسان نمی‌داند چرا که نبرد ماراتون به تحقق امکان پیروزی اندیشه‌های آزادی هلنی - که معطوف به این جهان بودند و برای اروپای امروز ارزش‌های فرهنگی را به ارمغان آوردند - کمک کرده است. در این‌جا، نبرد ماراتون از دورنمای چه کسی دیده می‌شود؟ آیا اروپاییان به تعبیر ویر هنگامی که می‌خواهند این نبرد را بررسی و تحلیل کنند با ایرانیان در برخورد با این نبرد یکسان تحلیل می‌کنند یا نه از حیث التفاتی متفاوتی که آنان دارند داده‌های این نبرد را به گونه‌ای دیگر بررسی می‌کنند؟ هویت یک اروپایی مدرن که در بستر ترجیح عنصر یونانی بر عنصر مسیحی شکل گرفته است، شکست ایرانیان را در ماراتون به گونه‌ای دیگر قضاوت می‌کند و می‌تواند بر یونانیت فرهنگ اروپایی خود اصرار ورزد اما ایرانیان که در ماراتون شکست خوردند پدیده ماراتون را چگونه بررسی می‌کنند و چه‌سان این شکست را تحلیل و فهم می‌کنند. اگر یک اروپایی پیروزی ماراتون را و علل آن را بررسی می‌کند تا فهمی از تاریخ خود بدست آورد، یک ایرانی به دنبال علت شکست نبرد ماراتون است. اینجاست که بر اساس مفهوم «علاقه تاریخی»، واقعیت اجتماعی-تاریخی یک امر منجمد و لاشه‌ای نیست که در گذشته محبوس باشد بلکه امری زنده و سیال است که با علائق تاریخی متفاوت می‌تواند دوباره مورد توجه قرار بگیرد. اما بحث مهم در اینجا این است که یک واقعیت تاریخی از منظر چه کسی واقعیت تاریخی است؟ آیا واقعیت تاریخی امر صرفاً «به لحاظ علی موثر» است؟

از نظر وبر، واقعیت تاریخی محدود به امر موثر علی نیست بلکه واقعیت تاریخی امری عام‌تر از امر موثر است. اگر دامنه «واقعیت تاریخی» را به امر «موثر» محدود کنیم و «موثر بودن» را به

عنوان معیار گزینش علل در نظر بگیریم در این صورت، تمام واقعیاتی که اهمیت علی ندارند را تحت عنوان واقعیاتی که از نظر تاریخی تأثیر و در نتیجه، اهمیت و ارزشی برای پژوهش شدن ندارند، کنار می‌گذاریم. اما اگر «علائق تاریخی» را مبنای انتخاب عناصر معنادار و مهم واقعیت در نظر بگیریم، گنجینه بزرگی از موضوعات را پیش رو داریم چرا که «به خودی خود» می‌توانند تا حد زیادی علاقه ما را به خود جلب کنند. پس در پژوهش تاریخی و اجتماعی، «ارزش ذاتی» یک فرهنگ هیچ ربطی به «موثر» بودن تاریخی آن ندارد و نیاستی امر «ارزشمند» را با امر «به لحاظ علی موثر» خلط کرد. اگر «ارزش خود به خودی» و «ذاتی»^۱ یک واقعه به مثابه یک فرد تاریخی را با «موثر بودن» تاریخی آن واقعه در شکل‌گیری یک موقعیت تاریخی تمایز بخشیم، می‌توان بین دو گونه «واقعیت تاریخی»^۲ تمایز قائل شد. وقتی وبر علوم اجتماعی را «علم واقعیت» می‌نامد، به هر دو دسته این واقعیات نظر دارد. واقعیات دسته نخست، «به خودی خود» به عنوان موضوعات مورد علاقه ما «ارزشمند» هستند. این واقعیات خودشان مولفه‌های توالی علی تاریخی نیستند اما به کشف واقعیات دیگری کمک می‌کنند که وارد این گونه توالی‌های علی می‌شوند. وبر مفهوم اول را «فرد تاریخی» و مفهوم دوم را «علل (واقعی) تاریخی»^۳ می‌نامد. تقسیم‌بندی وبر معادل با واقعیت‌های تاریخی «اولیه» و «ثانویه» ریکرت است (وبر، ۱۳۸۵: ۲۰۳-۲۳۰).

اکنون باید پرسید بین مفهوم «علائق تاریخی» و «ربط ارزشی» چه نسبتی برقرار است؟ در پاسخ باید گفت «ارزش»ها هستند که به «علائق» محقق شکل می‌دهند: «تحلیل علی وقایع اجتماعی در درجه نخست، وابسته به علاقه تاریخی ما است؛ علائقی که مرتبط با ارزش‌ها است»، «علاقه‌ها تحت هدایت ایده‌های ارزشی تغییر می‌کند»، «علاقه ما، معطوف به ارزش‌ها است»، «از نقطه نظر صرفاً روش‌شناسی، گزینش برخی از مولفه‌های منفرد واقعیت به عنوان موضوع مطالعه تاریخی باید فقط با ارجاع به حضور بالفعل **علاقه‌ی** {تأکید از ما} متناسب با آن، توجیه شود. از چنین دیدگاهی که در پی پژوهش درباره معنای این **علاقه** نیست، «ربط ارزشی» نمی‌تواند بیش از این مفهومی داشته باشد» (همان، ۱۹۶، ۲۲۳، ۲۳۰ و ۲۳۱).

1 . intrinsic value (Eigenwert)
 2 . historical facts
 3 . historical (real) causes

برای تشریح نسبت «علاقه^۱» و «ارزش^۲» می‌توان از مثال ژولین فروند مدد گرفت. اگر از یک مورخ سوال شود چرا به مطالعه انقلاب فرانسه یا به فلسفه فیثته علاقه نشان می‌دهد، و از یک جامعه‌شناس سوال شود چرا مناسبات اجتماعی در یک شهر کارگری را مطالعه می‌کند، پاسخی که خواهند داد، کم‌وبیش این خواهد بود: برای این که جالب است، یا برای آن که مهم است. در اینجا، وبر به این پاسخ مبهم راضی نشده و پرسش مناسبی را طرح می‌کند: چرا آن مهم است، و در رابطه با چه؟ بدیهی است پاسخی که به پرسش اول یا دوم داده می‌شود، مستلزم مراجعه به ارزش‌ها است. ملاکی که کنجکاوی یا علاقه ما را تعیین می‌کند، یا حتی دلایلی را که ما را ترغیب می‌کند تا برخی چیزها را مهم و برخی دیگر را فرعی و قابل انصراف بدانیم، ارزش‌ها هستند (فروند، ۱۳۸۳: ۴۹).

اگر بخواهیم برساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار را در تحلیل علیّی مرحله‌بندی کنیم می‌توان گفت در مرحله یک، ما نسبت به موضوعی علاقه پیدا می‌کنیم (علاقه تاریخی). در مرحله دو، ارزش و علاقه مشخصی را برای تحلیل علیّی موضوع مورد بررسی خود انتخاب می‌کنیم (ربط ارزشی محقق). برای مثال، در مورد واقعت قتل زنانی که شوهران خود را به قتل می‌رسانند، خردی که اساساً فاقد علقه باشد به سرعت از این پدیده رد می‌شود اما خردی که علقه دارد اما علقه آن به قلمرو دیگری است به‌طور مثال دانشمند فیزیک هسته‌ای نیز به این مسائل اجتماعی به عنوان موضوع پژوهش علاقه‌ای نشان نخواهد داد. حتی جامعه‌شناسی که نه به حوزه آسیب‌های اجتماعی و روابط خانوادگی بلکه به حوزه علم و فناوری علاقه دارد چه‌بسا در تمام طول دوران حرفه‌ای خود قتل‌های خانوادگی در ایران را پیگیری نکند. اما پژوهشگری که علائق خرد او موضوعات خانواده و روابط خانوادگی است این موضوع را با علاقه و جدیت دنبال خواهد کرد. حال اگر بخواهیم به اسلوب وبر در آشکارکردن علائق تاریخی گوناگون به نام‌های گوت، انواعی از علائق ممکن به آمار قتل‌های خانوادگی را احصاء کنیم، حداقل پنج علقه متفاوت را می‌توانیم سیاهه کنیم: علقه نخست، این آمارها را از زاویه بحران نهاد خانواده در ایران و علقه دوم، از زاویه آسیب‌های اجتماعی واجد اهمیت می‌یابد که بیانگر وخامت اوضاع

1 . interest

2 . value

عمومی جامعه است. علقه سوم این آمارها را از حیث وضعیت سیاسی جامعه و علقه چهارم نیز از زاویه ارزش‌های دینی این آمارها را نگران‌کننده و از این‌رو، موضوع بررسی می‌یابد. علقه پنجم این آمارها را از حیث وخامت وضعیت روانی و روحی ایرانیان واجد اهمیت می‌یابد.

اکنون که این علائق پنج‌گانه، پژوهشگران را در جهت این موضوع سمت‌وسو داد می‌توان نشان داد که در هر پنج علقه، ارزش‌های محققان عمل می‌کنند چه بدون ارزش‌ها مشخص نمی‌شود چه واقعیتهای داده‌ای و چه علتی باید موضوع بررسی قرار گیرد. در علقه یک، جامعه‌شناس داده‌های مربوط به قتل‌های خانوادگی را از منظر بحران افول ارزش‌های خانوادگی گردآوری می‌کند به این صورت که هر داده‌ای که می‌تواند شاخص و شاهدهی برای آشکار شدن گسست روابط خانوادگی و از این‌رو افزایش قتل‌های خانوادگی باشد، برای تحلیل انتخاب می‌شود. در این‌جا، محقق داده‌ها را نسبت به ارزش‌های خانوادگی مثل محبت، از خودگذشتگی، تفاهم، احترام متقابل و نظایر این‌ها، انتخاب می‌کند. در علقه دوم، جامعه‌شناس موضوع قتل‌های خانوادگی را از منظر آسیب‌های اجتماعی مورد تأمل قرار می‌دهد که در این صورت، محقق داده‌هایی را گردآوری و انتخاب می‌کند که در رابطه با آسیب‌های اجتماعی باشد. مثلاً در تحلیل علت این قتل‌ها به فحشا، اعتیاد، محوریت اقتصادی و فقر توجه می‌کند یا در تحلیل پیامدهای این قتل‌ها به اعتیاد فرزندان توجه نشان دهد. در اینجا، فحشا ذیل ارزش عفت و پاکدامنی اجتماعی، اعتیاد ذیل ارزش سلامت جسمانی و روانی، محرومیت اقتصادی ذیل ارزش عدالت و کرامت انسانی، نظاره می‌شوند. در علقه سوم، وضعیت قتل‌های خانوادگی در نسبت با وضعیت سیاسی جامعه مورد بررسی و توجه قرار می‌گیرد. مثلاً آیا این قتل‌ها نسبتی با ساختار سیاسی اقتدارگرایانه دارد یا ندارد؟ آیا این قتل‌ها در جامعه با وضعیت انقلابی یا جنگ رخ داده است؟ آیا این قتل‌ها نسبتی با روند توسعه پرشتاب دولتی دارد؟ پس تنها تا زمانی که این قتل‌ها را از حیث ارزش‌های سیاسی مانند ارزش ثبات سیاسی یا انسجام ملی مورد توجه قرار دهیم و داده‌ها را در نسبت با این ارزش‌ها گردآوری و انتخاب کنیم، می‌توانیم علت این قتل‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. در علقه چهارم، به این قتل‌ها از زاویه ارزش‌های اسلامی نظاره شده و داده‌هایی گردآوری و انتخاب خواهد شد که به میزان، نوع و کیفیت دینداری این افراد مربوط است. پس

محققانی که اساساً ارزش‌های دینی را نمی‌شناسند چندان به نسبت ارزش‌های دینی و این قتل‌ها حساس نخواهد بود و از این‌رو، داده‌های دینی افراد را جمع‌آوری نخواهد کرد. در علقه پنجم، محقق به مثابه یک روانکاو و روانشناس می‌کوشد با رجوع به سابقه بیماری یا سلامت روانی این افراد، علل این قتل‌ها را بررسی کند. در اینجا، ارزش سلامت روحی روانی معیاری بدست می‌دهد تا محقق داده‌های مرتبط با وضعیت سلامت مرتکبان به قتل را جمع‌آوری کند. بررسی مثال قتل‌های خانوادگی، نسبت علاقه و ارزش‌های فرهنگی را در جمع‌آوری و انتخاب داده‌ها و انتخاب علل مشخص کرد. بررسی روش‌شناسانه قتل‌ها نشان داد که بررسی و بساخت واقعیت فقط با راهنمایی ارزش‌های فرهنگی و علائق تاریخی ممکن است و از این‌رو، لازم است محقق علائق و ارزش‌های خود را در صورت‌بندی تحلیل علی واقعیت دخالت دهد.

بخش دوم: عینیت فاکت اجتماعی ارزش‌بار

تا بدینجا نشان دادیم ارزش‌های کنشگران اجتماعی نقش مقوم و ارزش‌های پژوهشگران اجتماعی نقش تنظیمی در بساخت فاکت اجتماعی ارزش‌بار ایفا می‌کنند. اکنون باید پرسید عینیت فاکت اجتماعی ارزش‌بار چگونه ممکن است؟ در پاسخ به این پرسش، در این بخش استدلال می‌کنیم که ارزش‌باری فاکت اجتماعی نه تنها مخل عینیت نیست بلکه شرط سوپرتکنیو عینیت است. برای اثبات این مدعی، در ابتدا استدلال می‌کنیم واقعیت اجتماعی ارزش‌بار متمایز از ارزشداوری واقعیت بر اساس ارزش‌ها است.

گام اول: تفکیک فاکت ارزش‌بار از ارزشداوری واقعیت: تفکیک ربط ارزشی^۱ از

قضاوت ارزشی^۲

در اینجا بر اساس تفکیک وبری ربط ارزشی از قضاوت ارزشی باید گفت که فاکت اجتماعی ارزش‌بار متمایز از ارزشداوری واقعیت بر اساس ارزش‌ها است. قضاوت ارزشی با «اعتبار» فاکت اجتماعی و ربط ارزشی با «موجودیت» آن سروکار دارد (وبر، ۱۳۸۵: ۷۲). فرض کنید شهروندی حکم می‌کند که آزادی بیان، ارزشی بنیادی است. این حکم بیانگر قضاوت شخصی

1. Wertbeziehung

2. Werturteilungen

اوست و هر شخص دیگری مختار است این حکم را نپذیرد و قبول داشته باشد که آزادی بیان چندان اهمیتی ندارد. هر کس حق دارد آزادی را ارزشی مثبت یا منفی، اساسی یا فرعی بداند. اما در مثال آزادی بیان، منظور از ربط ارزشی این است که آزادی را به عنوان موضوع و مسئله‌ای که آدمیان و احزاب بر سر آن با هم به مبارزه و تعارض برخاسته‌اند، انتخاب می‌کند و بدین‌گونه واقعیت سیاسی را در رابطه با ارزش آزادی بررسی می‌کند. در اینجا، مطالعه ما در زمینه آزادی، ضرورتاً دلیل دل‌بستگی ما به مفهوم آزادی نیست. آزادی، ارزشی لازم است برای برش دادن واقعیت و بازسازی آن. ما در اینجا، احکام ارزشی درباره آزادی صادر نمی‌کنیم بلکه ماده مطالعه را به ارزشی که همان آزادی سیاسی است ربط می‌دهیم (آرون، ۱۳۸۶: ۵۷۴).

تفکیک ربط ارزشی و قضاوت ارزشی می‌کوشد نسبتی منطقی بین داده‌های عینی و ارزش‌هایی که ذهن در بستر تاریخ خلق می‌کند، بیابد و می‌کوشد درحالی که ارزش‌ها را به کناری نزنند به اصول کار علمی و نگاهی که عینیت واقعیت را با دقت علمی رصد می‌کند نیز نظر داشته باشد. آنجا که از باید حرکت می‌کنیم به آن حکم ارزشی می‌گوییم و آنجا که به واقعیت‌ها توجه می‌کنیم، ربط ارزشی را صورت‌بندی می‌کنیم بدین‌شکل که هنگامی که واقعیت را مشاهده می‌کنیم نایستی برای مثال در موضوع عدالت، ارزش‌های خود را که همان عدالت-خواهی است تسری دهیم اما در عین حال، لازم است از طریق ارزش‌ها که همان عدالتخواهی باشد به واقعیت نظر کنیم.

ناظر بر مفهوم ربط ارزشی، بیش از هر چیز «احساس» و «ترجیحات» است که سازوکار انتخاب موضوع و برساخت واقعیت اجتماعی را در پدیده تاریخی و اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، پدیده اجتماعی برخلاف پدیده‌های طبیعی نمی‌تواند واجد عینیت مطلق و ناب باشد. در واقع پژوهشگر اجتماعی گونه‌ای کنشگر است و با نظام ارزشی خود و حساسیت‌ها و ترجیحات خود به پدیده اجتماعی نظاره می‌کند اما این ارزش‌ها، حساسیت‌ها و ترجیحات، چنانچه ذیل اصل موضوعه «پرهیز از حکم ارزشی» مورد مراقبه واقع نشود، آنچنان تعمیم داده می‌شوند که داده‌های واقعی و خودویژگی و یکتایی پدیده اجتماعی نادیده انگاشته می‌شود (وبر، ۱۳۸۵: ۲۲۰ و ۲۲۱).

گام دوم: ارزش‌ها، شرط عینیت فاکت اجتماعی هستند

در اینجا استدلال می‌کنیم که ارزش‌ها شرط عینیت فاکت اجتماعی هستند. به عبارت بیشتر، عینیت فاکت اجتماعی وابسته به «مقولات ذهنی» و در تحلیل نهایی، وابسته به «تصورات ارزشگذار» است:

«اعتبار عینی کلیه معارف تجربی فقط بر پایه نظم بخشیدن به واقعیت انضمامی با استفاده از مقوله‌های ذهنی استوار است. عینیت علوم اجتماعی تجربی، امکان کسب معرفت از چیزی که در غنای بی‌پایان واقعیت‌ها برای ما اهمیت دارد، بسته به کاربرد دیدگاه‌هایی با ویژگی خاص است که در تحلیل نهایی بر مبنای تصورات ارزشگذار جهت یافته‌اند» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

درک این عبارت وبر درباره عینیت مستلزم توجه به فهم جدایی علم از ایمان نزد کانت است، چه وبر به تأسی از کانت، مسئله عینیت را «ردیابی مسیر از مو باریک‌تری» می‌داند که «علم را از ایمان جدا می‌کند» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۸). فراموش نکنیم که کانت در آغاز کتاب *سنجش خرد ناب*، بیان کرد که من می‌خواهم جایگاه علم را روشن کنم تا جایی برای ایمان باز کنم. اما برای فهم تمایز علم و ایمان نزد کانت باید به تمایز پایه‌ای‌تر او میان «ایده‌های خرد و «مقولات» فهم پردازیم. ایمان از سنخ ایده‌های خرد است که مشروعیت خود را از تجربه نمی‌گیرد اما مقولات مشروعیت‌شان را از تجربه می‌گیرند که اگر مفهومی یا گزاره‌ای تجربی نتوانست از تجربه پر شود، خالی خواهد بود. مقولات برساخت ذهن هستند و از تجربه نمی‌آیند اما مشروعیت کاربردشان را از داده‌ها و امور تجربی می‌گیرند. از آن‌سو، ایده‌ها تولید خردند اما مشروعیت‌شان را از داده‌های تجربی نمی‌گیرند یعنی این که ایده‌ها وابسته به امور تجربی نیستند بلکه ایده‌ها و ارزش‌ها خصلتی «تنظیم‌گر» دارند اما خصلت «سازنده» ندارند. عینیت ذیل مقولات شکل می‌گیرد که اگر مقولات نباشند داده‌های عینی پراکنده می‌شوند. اما داده‌های تجربی چگونه حاصل می‌شود؟ داده‌های تجربی از طریق نگرش و مشاهده واقعیت انضمامی حاصل می‌شوند که در یک سازوکاری ذیل مقولات شکل می‌گیرند. این داده‌ها که عینیت را می‌سازند چنانچه به درستی از سوی مقولات فراهم نشوند خالی‌اند و آن نگرش‌ها اگر مقولات نباشند، کور هستند. نسبت این نگرش و مقولات ناب است که عینیت را می‌سازد. اما این تمام کار نیست بلکه عینیت نیاز

دارد تا از طریق ارزش‌ها که از ایده‌های خرد برمی‌خیزد پشتیبانی شود و خصلت تنظیم‌گیری را در جهت‌یابی از دست ندهد. پس تأمین عینیت منوط به دو روند متضاد اما مکمل در ذهن انسانی است بدین‌شکل که داده‌ها از بیرون و ارزش‌ها از درون ذهن وارد می‌شوند. در سطح تجربه واقعیت‌های بیکران، متنوع و متکثر را روبرویم. نخست این داده‌ها را از طریق مشاهده جمع‌آوری می‌کنیم اما آیا ذهن صرفاً آینه‌ای است که داده‌ها را برداشت می‌کند یا نه، ذهن تحت ارزش‌هایی که از خرد می‌گیرد داده‌ها را انتخاب می‌کند. اینجا دو روند بسیار پیچیده در ذهن شکل می‌گیرد: ارزش‌ها از درون و داده‌ها از بیرون. بر این اساس، در روش‌شناسی وبری، ویژگی «داده‌های اقتصادی اجتماعی» امری نیست که به‌طور «عینی» متعلق بدان باشد بلکه جهت‌گیری علائق شناختی ما که ناشی از بسترهای فرهنگی ماست این ویژگی‌های اقتصادی اجتماعی را تعریف می‌کند. از اینجاست که وبر بین «پدیده‌های اقتصادی»، «پدیده‌های مشروط به اقتصاد» و پدیده‌های «مربوط به اقتصاد» تفکیک قائل می‌شود. برای مثال، وقتی که به شکل‌گیری سرمایه‌داری توجه می‌کنند سرمایه‌داری را به‌عنوان واقعه «مربوط به اقتصاد» تبیین می‌کند و می‌کوشد آن را در بستر اخلاق پروتستان فهم کند (همان، ۱۰۵ و ۱۰۴).

بر این اساس، در علوم اجتماعی وبری هیچ نوع تحلیل مطلقاً «عینی» از واقعیت اجتماعی وجود ندارد چرا که تحلیل اجتماعی نمی‌تواند مستقل از «نظرگاه»‌های یک بعدی و یک‌جانبه، پدیده‌ها را - به‌طور آشکار و پنهان، آگاهانه و ناآگاهانه- انتخاب، تحلیل و در جهت مقاصد تبیینی سازمان دهد (همان، ۱۱۲).

«عینیت علوم اجتماعی به این واقعیت بستگی دارد که داده‌های تجربی معمولاً با تصورات ارزشگذاری پیوند می‌خورند که به این داده‌ها ارزش دانستن می‌بخشد و معناداری داده‌های تجربی نیز از همان‌ها مشتق می‌شود» (همان، ۱۶۹).

در این عبارت، وبر می‌کوشد آن ساده‌انگاری را که جریان‌های اثبات‌گرایانه در مورد عینیت واقعیت ارائه می‌دهند تا اندازه بسیار عمیق دهد چرا که داده‌ها تا زمانی که نسبتی با ذهن و ارزش‌ها برقرار نکردند فاقد معنا هستند و از اینرو، آن چیزی را می‌توان فاکت اجتماعی عینی خواند اگر و تنها اگر، کنش‌گر اجتماعی معنایی بدان بخشیده باشد. اینجاست که کنشگران

انسانی واجد اهمیت جدی و نقش مقوم در برساخت فاکت‌ها هستند. پس واقعیت در بستر نظام ارزش‌ها معنا می‌یابد و به واقعیت اجتماعی عینی تبدیل می‌شود و به این ترتیب، عینیت که همان ایزکتیویته است همواره با سوپزکتیویته معنا پیدا می‌کند. در حالی که طبیعت‌گراها و سوپزکتیویست‌ها در جهت این باور استدلال می‌کنند که معرفت به وقایع اجتماعی می‌تواند و یا باید با نسخه‌برداری «بدون پیش‌فرض» از وقایع «عینی» بدست آید. وبر با نقشی که برای نظام ارزشی کنشگران و دانشمندان در برساخت فاکت اجتماعی قائل می‌شود، نگرش «بدون پیش‌فرض بودن» فاکت‌های علوم اجتماعی و معرفت مطلقاً عینی به آن را رد می‌کند. طبیعت‌گراها اصرار دارند فاکت‌های علوم اجتماعی به همان سادگی علوم طبیعی قابل دسترسی‌اند و سوپزکتیویست‌ها نیز معتقدند فاکت‌های علوم اجتماعی از طریق تجارب بی‌واسطه «داده» شده‌اند. وبر نشان می‌دهد هر دو دیدگاه غیرقابل دفاع‌اند. این فاکت‌ها نمی‌توانند چنانکه نظر پوزیتویست‌ها و سوپزکتیویست‌هاست بدون پیش‌فرض باشند و پیش‌فرض داشتن فاکت نافی عینیت نیست (جان، ۱۳۸۱: ۵۵؛ وبر، ۱۳۸۵: ۷۹، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳ و ۱۶؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۲۰۰ و ۲۰۴؛ ویمستر، ۲۰۰۷: ۹۹). بنابراین، در روش‌شناسی وبری، اگرچه در بحث عینیت استدلال می‌شود که دانشمند اجتماعی باید از حیث ارزشی بیطرف باشد، در عین حال تأکید می‌شود که موضوع مورد مطالعه دانشمند در نسبت با ارزش‌ها انتخاب و برساخت شده است. پس «ربط ارزشی» بخشی از تئوری عینیت وبر را تشکیل می‌دهد اما این بخش از استدلال وبر درباره عینیت غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرد (سوئد برگ و آگولا، ۲۰۱۶: ۲۲۹ و ۳۶۷).

گام سوم: فاکت اجتماعی ارزش بار مغلّ عینیت نیست

این پرسش هنوز مطرح است که فاکت اجتماعی آغشته به ارزش‌ها چگونه مغلّ عینیت نیست و می‌تواند به منزله شاهد تجربی به کار آید؟ برای مثال، در پدیده فحشا، اگر مشاهده‌گر وبری نخست باید تحت نظام ارزشی فحشا را تعریف کند که چه چیزی فحشاست، در این صورت، عینیت فحشا به چه معناست تا فاکت فحشا، واگویی ذهنیت خودانگارانه محقق نباشد؟ از خلال آثار وبر می‌توان چهار پاسخ را برای این پرسش متصور شد.

پاسخ اول؛ دوباره باید تأکید کرد که بدون ارزش‌ها نمی‌توان به فاکت عینی فارغ از ارزش دست یافت و از این‌رو، فحشا چیز «داده شده» و پدیده طبیعی نیست که در بیرون فارغ از ما وجود داشته باشد بلکه یک واقعیت مصنوع و برساخت‌شده است. در طبیعت، فحشا نداریم. این را وبر در سنت نئوکانتی‌ها که علوم طبیعی و علوم فرهنگی را از هم جدا کردند، تحلیل می‌کند که عینیت مطلق و نابی را که علوم طبیعی در نظر می‌گیرد در علوم انسانی ممکن نیست. وبر بر «برساخت نظری فاکت‌ها» تأکید می‌کند: «نظریه در امر واقع مستتر است» (وبر، ۱۳۸۵: ۲۵۲). این گزاره وبر یعنی فاکت‌ها آکنده از تئوری هستند اما باید دقت داشت که تئوری‌ها باید از فاکت‌ها نتیجه بشوند نه برعکس؛ یعنی خود تئوری‌ها باید به فاکت‌ها متصل باشند (سوئد برگ و آگولا: ۲۰۱۶: ۱۱۷).

پاسخ دوم؛ تأکید بر مرجعیت علم در برساخت واقعیت اجتماعی است. مرجعیتی که کمک می‌کند داده‌ها را به فاکت تبدیل کنیم و عینیت فاکت را تعیین می‌کند و در عین حال متکی به ارزش است، نهاد علم است. آکادمی با خصلت جمع‌اش تعین این مرجعیت است. ذهن آکادمیک و پژوهش آکادمیک همواره به مرز ربط ارزشی و حکم ارزشی می‌اندیشد و بر این اساس از کار آکادمیک دفاع می‌کند. اگرچه برساخت‌شدگی واقعیت، این مجوز را در بدو امر به همگان می‌دهد که در موضوعات مورد علاقه خود، واقعیتی بسازند و عرضه کنند اما برای این که واقعیت‌ها اعتبار عینی داشته باشند نیاز به سازوکار دیگری دارد که نهاد علم طرح و نظارت می‌کند که از نظر وبر عبارتند از «قواعد معتبر منطق، روش و ارزش‌ها» (وبر، ۱۳۸۷: ۱۶۶ و ۱۳۸۵: ۱۸-۲۷۲).

در یک سطح، از قواعد منطقی و استدلال عقلی برای اعتبار واقعیت برساخت‌شده استفاده می‌کنیم. مثلاً در مواجهه با ادعای فردی که می‌گوید مردی هفت پا دیدم یا محله‌ای را سراغ دارم که مردمانش هفت‌پا دارند، به طور منطقی اعتبار این واقعیت از بین می‌رود و عدم اعتبار این فاکت به شاهد تجربی نیاز ندارد چون از حیث منطقی و عقلی انسان نمی‌تواند واجد هفت پا باشد. دومین سازوکار تأمین اعتبار واقعیت، روش و پشتیبانی شاهد تجربی است. وقتی محقق واقعیتی درباره فحشا در تهران ارائه می‌دهد مثلاً می‌گوید در تهران ۳۰۰۰ فاحشه وجود دارد باید

شواهد و قرائن تجربی برای این تعداد واقعیت خود ارائه دهد، مثلاً باید بگوید با ۳۰۰۰ فاحشه مصاحبه کرده است. با وجود این که عینی بودن واقعیت از سوی قواعد منطقی و عقلی و شواهد تجربی احراز می‌شود با این حال، آن معیار سومی که ما عینیت را مورد توجه قرار می‌دهیم در بستر نظام فرهنگی معنا پیدا می‌کند. در اینجا، تلاش وبر، منوط به این است که چگونه نسبت-های امر فرهنگی که ذهنی است را با امر واقعیت که عینی است و داده‌هایی که مورد وثوق و اعتبار همگانی است، ذیل بحث عینیت صورتبندی کند. اینجا تأکید می‌کنیم که صحبت بر سر نسبت‌های این‌هاست و آن تلاشی است که وبر انجام می‌دهد تا بتواند عینیت مورد ادعای علوم تجربی را با ذهنیت آشتی دهد.

پاسخ سوم؛ تأکید بر تعریف و کاربرد «تکنیکی» مفاهیم است. در نگاه کانتی وبر، پدیده-های اجتماعی توسط عمل فهم به امر عینی تبدیل می‌شوند (گودارد، ۱۹۷۳: ۱۲، ۱۳، ۱۵). یک فاکت فقط زمانی فاکت علمی است که تحت یک مفهوم معین گردآمده باشد (وبر، ۱۳۸۵: ۲۵۲؛ آلبرو، ۱۹۹۰: ۹۲؛ لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۸۸). برای مثال، در پدیده فحشا، فردی با اعتقادات سنتی هر گونه ارتباط زن با مرد را از مصادیق فحشا می‌داند اما قطب روبروی آن، فحشا را نوعی رابطه جنسی می‌پندارد که در قبال آن پولی پرداخت می‌شود. در بیان این دو طیف که دو طیف نهایی موضوع هستند، روابط زن و مرد شکل می‌گیرد. در قطب اول هر گونه رابطه زن و مرد که بدون ابعاد شرعی باشد از مصادیق فحشاست، در قطبی دیگر رابطه جنسی اگر در قبال پرداخت مبلغی نباشد فحشا نیست. اما جهت برساخت عینی فاکت فحشا می‌توان روسپی‌گری را تن دادن به رابطه جنسی در ازای دریافت پول تعریف کرد. شاید در کنار هدف مالی، انگیزه‌های خودآگاه و ناخودآگاه دیگری در کار فحشا تأثیرگذار باشند اما کسب درآمد مهمترین انگیزه و هدف فحشا است. با این شاخص، می‌توان مبلغی را که زن و مرد به منظور رابطه جنسی میان خود رد و بدل می‌کنند، معیاری برای کنش فحشا و از آن سو، این نوع رابطه را به عنوان فاکت فحشا حساب کنیم. مطابق با نظریه کنش عقلانی وبر، بدن فاحشه ابزاری است که او برای کسب درآمد در اختیار مشتریانش قرار می‌دهد. حال اگر کسی با بی‌دقتی و شلختگی هرگونه رابطه بدنی خارج از نظام شرع را از این حیث که عملی نامشروع است، ذیل

مفهوم روسپیگری بیاورد، به او باید گفت مفهوم روسپیگری در اینجا خوددویژه نیست و او باید مفهوم دیگری مانند لابی‌گری یا بی‌بند و باری بسازد. از طرف دیگر، اگر کسی بگوید تعریف فحشا بر مبنای تبادل پولی میان زن مرد، معیاری صرفاً اقتصادی از فحشا است و «فحشا درست به اندازه دین یا پول، یک پدیده فرهنگی است» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۸؛ فروند، ۱۳۸۳: ۱۵)، باید به او گفت که فرهنگی بودن پدیده فحشا مانع از آن نیست که ویژگی اصلی و تکینه فحشا نسبت به سایر روابط زناشویی (ازدواج، روابط جنسی مبتنی بر عشق، هم-آغوشی، تجاوز) را در تبادل پول میان فاحشه و مشتریانش قلمداد کنیم. به این ترتیب، ارجاع به ارزش‌ها، عینیت و دانش عینی از ابژه فرهنگی را ممکن می‌سازد.

پاسخ چهارم؛ استفاده از تیپ آرمانی است. خود وبر بحث عینیت را به بحث مفهوم‌سازی تیپ آرمانی ربط می‌دهد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۳۳). درحقیقت، وبر تیپ آرمانی را برای جمع میان تأکید ذهنی بر ارزش‌ها و عینیت پیشنهاد می‌کند (کایرن، ۲۰۰۴: ۷۶). مطابق با این راه‌حل، نمی‌توانیم واقعیت فحشا را تفهم کنیم و برای سنجش تفهم این معنا فاکت عینی ارائه دهیم مگر این که از تیپ آرمانی استفاده کنیم. از هر پدیده اجتماعی دو تیپ آرمانی مبتنی بر ارزش‌ها می‌توان بر ساخت: تیپ آرمانی نوع اول، پدیده اجتماعی را مثبت و نوع دوم آن را منفی ارزیابی می‌کند. در نوع اول، تیپ آرمانی‌ای بر ساخت می‌شود که با هنجارهای اخلاقی شخص بر سازنده یکسان است اما در نوع دوم، تیپ آرمانی پرداخته شده با نگرش‌های ارزشی شخص محقق یکسان نیست و چه‌بسا در تضاد با آن باشد. از نظر وبر، هر دو تیپ آرمانی اعتبار علمی دارند و از نظر عینی «درست» هستند چون آنها داده‌های مشخصی را که برای هر دو اعتبار عینی واحد دارد مورد توجه قرار می‌دهند ولی دو جهت‌گیری یا دو رویکرد که ناشی از دو نظام ارزشی است از پدیده به‌بار می‌آورند بدین‌شکل که در مثال فحشا، هر دو می‌دانند که فحشا امری است که واجد اهمیت و اولویت پژوهشی است اما در سطح اول، آنکه مطابق با ربط ارزشی‌اش فحشا امری مذموم است می‌خواهد و باید به نتایجی برسد که فحشا از جامعه رخت بندد. اما در سطح دوم، آن که مطابق با ربط ارزشی‌اش فحشا امری آنچنان مذموم نیست از دید آن شخص فحشا می‌تواند واجد افزایش درآمد ملی باشد. از این‌رو، اگر دو نظام ارزشی در برخورد با پدیده فحشا

وجود داشته باشد، هر دو داده‌ها و فاکت فحشا را یگانه می‌بینند ولی تفسیر داده‌ها متکی بر ربط ارزشی یا حکم ارزشی ماست. از هر دیدگاه ارزشی که به فحشا نظاره کنیم؛ یعنی چه مطابق با «فمینیسم وجودگرا»، فحشا را راهی برای رهایی زنان از وابستگی به مردان تعبیر کنیم؛ یا مطابق با «فمینیسم لیبرال»، فحشا را نوعی قرارداد و داد و ستد شخصی تلقی کنیم؛ یا همسو با «فمینیسم مارکسیست»، فحشا را بهره‌وری به نفع نیروی کار مردان و نوعی بهره‌کشی از زنان به حساب آوریم؛ چه مشابه «فمینیست سوسیالیست» فحشا را ناشی از فساد جامعه طبقاتی بدانیم؛ و چه همراهی با «فمینیسم‌های رادیکال» فحشا را موجب تشدید، استحکام و عادی‌شدن تحقیر و بهره‌کشی نسبت به زنان و افزایش قدرت سیاسی جنس مذکر به‌شمار آوریم (مکتون و آشتیانی، 1384: ۲۲۹-۲۴۷)؛ این تنوع و تکثر دیدگاه‌ها، آسیبی به تعریف عینی فحشا به عنوان «رابطه جنسی در ازای دریافت پول» وارد نمی‌کند و تن دادن به رابطه جنسی در ازای دریافت پول، خصلت اصلی، عینی و متمایز روسپی‌گری خواهد بود.

به این ترتیب، «عینیت مطلق» و نابی که پوزیتیویسم به دنبال آن است حتی اگر در علوم طبیعی صادق باشد که صادق نیست، در علوم اجتماعی صادق نیست. علوم اجتماعی وبری به-تأسی از نئوکانتی‌های مکتب بادن، از سنخ علوم فرهنگی و مبتنی بر خرد عملی و از اینرو، بیش از هر چیز متکی به کنشگر است؛ کنشگری که نمی‌تواند از نظام ارزشی خود فارغ شود. و بر پایه علوم اجتماعی و عینیت آن را بر کنش قرار می‌دهد اما به این آگاه است که چگونه می‌توان فاصله بین ارزش‌ها و عینیت را صورتبندی کرد. تناسب این دو عرصه، کاری است که وبری دنبال می‌کند که اگرچه فاکت‌ها متکی به ارزش‌ها هستند و نمی‌توان بدون ارزش اساساً دست به برساخت فاکت اجتماعی زد اما ارزش‌ها تا دیوار عینیت حرکت می‌کند و آنجاست که متوقف می‌شود و می‌کوشد عینیت را در چارچوب گزاره‌ها صورتبندی کند. فهم تعادل بین گزاره‌های واقع‌نگر و ارزش‌ها مهمترین ویژگی رهیافت وبری در بحث عینیت علوم اجتماعی است.

برای مثال، اگر کنار دریا ایستاده باشیم، چه تعاملی با دریا خواهیم داشت. می‌توان تعامل نظری داشت که آن را در چارچوب علوم طبیعی، فیزیک و شیمی بررسی کرد. در این صورت، لاجرم واقعیت‌ها را در قالب گزاره‌ها صورتبندی کرده و تبدیل به گزاره‌های پایه‌ای در فیزیک،

مکانیک سیالات و شیمی می‌کنیم. برای مثال آب دریا از چه ترکیباتی تشکیل شده است یا برآیند نیروها در آب چگونه موج ایجاد می‌کند و دامنه موج واجد چه نیرویی است. پس ما نیاز به داده‌های فاز اول داریم یعنی داده‌های عینی برآمده از علوم طبیعی. اگر بخواهیم این را به لسان فلسفی بیان کنیم، ما بنیادهای این نوع درک از دریا را در **سنجش خرد ناب** کانت می‌یابیم. اما اگر عالم علوم طبیعی نباشیم و بخواهیم از دریا ماهی بگیریم، یا غواص باشیم یا مهندسی باشیم که می‌خواهیم در درون دریا سازه صنعتی برپا کنیم، اینجا کنش یعنی کنش ماهیگیر، غواص و مهندس مطرح است. اما عینیتی که در فاز اول مطرح است در فاز دوم به کلی معنای دیگری می‌یابد. رویکرد وبری می‌خواهد بین این دو مرحله، در علوم اجتماعی پلی بزند.

بخش سوم: بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید با اتکا به مبانی کانتی و نئوکانتی آراء ماکس وبر به این پرسش کلاسیک علوم اجتماعی پردازد که فاکت اجتماعی ارزش‌بار اما عینی چگونه ممکن است؟ در یک نگاه ساده، واقعیت آنچیزی است که ذهن پیش رو دارد و واقعیات و ارزش‌ها گویا در میان دو دره واقع‌اند که هیچ نسبتی نمی‌توانند با هم داشته باشند اما آن تلقی اثباتی که واقعیت را از ارزش جدا می‌پندارد، چندان پایه‌های نظری محکمی ندارد. پژوهش حاضر کوشید با تکیه بر وبر و سنت نئوکانتی‌های بادن که به سنت کانت برگشته بودند، بین ارزش‌ها که در بطن فاعل شناسا شکل می‌گیرد و فاکت عینی نسبت برقرار کند تا بتواند آن ادعایی را که پوزیتیویست‌ها مطرح می‌کنند که به فاکت فارغ از ارزش برسند، به نقد بکشد. در رویکرد وبر، فاکت از ارزش جداست. این نظر وبر را اثبات‌گرایان این‌گونه تفسیر می‌کنند که فاکت و ارزش گویا در میان دو دره واقع‌اند که هیچ نسبتی نمی‌توانند با هم داشته باشند اما در نگاه وبر، ارزش‌ها برای برساختن فاکت اجتماعی ضروری‌اند و بین این دو دره یعنی فاکت‌ها و نظام ارزشی پلی باید زد که این پل را به تعبیر پاتنام، فیلسوف علم معاصر، این‌گونه می‌توان گفت که میان ارزش‌ها و فاکت‌ها نه رابطه «دوگانگی»^۱ بلکه رابطه «تمایز»^۲ است (پاتنام، ۱۳۸۵: ۴۶).

1 . Duality
2 . Distinction

در نگاه وبری، ارزش و واقعیت در تعامل بنیادین با هم، فاکت اجتماعی ارزش بار را برمی سازند و مادامی که داده‌ها نسبتی با ذهن انسانی برقرار نکردند فاقد معنا هستند و از اینرو، نمی توان به آن فاکت گفت چرا که فاکت در نسبت با ذهن و معنادهی انسانی است که در یک روندی از داده خام به واقعیت اجتماعی ارتقا می یابد. اینجاست که ذهن یا سوژه انسانی واجد اهمیت جدی در برساخت واقعیت اجتماعی می شود. با اتکا به وبر نقش «مقوم» ارزش های کنشگران اجتماعی را از نقش «تنظیمی» ارزش های پژوهشگران اجتماعی در برساخت واقعیت اجتماعی تفکیک کردیم و بدین سان، آموزه «بدون پیش فرض بودن» فاکت های علوم اجتماعی در پوزیتیویسم و سوپژکتیویسم را نفی کردیم. جامعه شناسی پوزیتیویستی بدون توجه به سنت ایده-آلیسم کانت، بر آن است که ذهن خارج از خودانگیختگی ایده های خرد و عاری از ارزش ها، فاکت ها را جمع آوری و در نظام مفاهیم ساماندهی کند. در مقابل، جامعه شناسی سوپژکتیو آنچنان بر عنصر خودانگیختگی ذهن و ارزش ها تأکید می کند که دیگر جایی برای داده ها و واقعیت باقی نمی ماند. اما ما به تاسی از وبر کوشیدیم راه حل سومی یا سنتزی از دو گرایش ایجاد کنیم. این سنتز وبری می کوشد در عین توجه به داده ها و عینیت از این خام بودگی که گویا ذهن یک عنصر منفعل است و همچون آئینه انعکاسی از امر بیرونی است، خارج شده و در عین حال از گونه ای خودمرکز انگاری و این نکته که ذهن آنقدر شوکت و قوی دولت است که نیاز به عینیت ندارد، پرهیز کند. وبر در این سنت بود که کوشید بیان کند ما نه آنچنان ذهنیتی داریم که چون آئینه است و نه آنچنان واجد خلاقیت تامی هستیم که نیاز به فاکت و داده های عینی نداشته باشیم.

فاکت اجتماعی ارزش بار، متمایز از ارزشداوری واقعیت اجتماعی بر اساس ارزش هاست. فاکت اجتماعی در بستر ارزش ها برساخت می شود اما این به این معنا نیست که اعتبار فاکت برساخت شده، ذهنی و شخصی است. ارزش باری فاکت اجتماعی منحل عینیت نیست بلکه شرط عینیت است. در علوم اجتماعی، عینیت که همان ابژکتیویته است همواره با سوپژکتیویته و ربط ارزشی معنا پیدا می کند اما این کوشش که می خواهد به سادگی صدق را به نحو عینی احراز کند و آن را منوط به واقعیت مستقل از سوژه می داند، از آنجا که به ابعاد ارزش بار عینیت بی توجه

است نمی‌تواند عینیت را بدست آورد چرا که عینیت تنها در بستر سویژکتیویته و ارزش‌ها است که عینیت است اما به محض این که بخواهیم عینیت را ساماندهی کنیم با دو سطح ارزش روبرو خواهیم شد. ارزشی که در موضوع پژوهش است و ارزشی که پژوهشگر از جنبه تاریخی حامل آن است. برای مثال، هنگامی که پژوهشگران اروپایی در آغاز دوران جدید به مثابه گردشگر به ایران می‌آمدند فهم مراسم عزاداری مردمان مسلمان برای آنان دشوار بود. آنان از آنجا که نظام ارزشی مردم عزادار را درک نمی‌کردند و از آنجا که با نظام ارزشی خود آن را می‌سنجیدند، نمی‌توانستند عینیت عزاداری را درک کنند اما با فهم ارزش‌های عزاداران و با فهم تمایز نظام ارزشی خود با عزاداران گام به گام به فهم عینی عزاداری واقف شدند.

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۸۶) *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- آشتیانی، منوچهر (۱۳۸۳) *ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت*، نشر قطره
- برگر، پیتر (۱۳۹۶) *دعوت به جامعه‌شناسی، نگاهی انسان‌گرایانه*، ترجمه رضا فاضل، نشر ثالث
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶) *درباره نظام دانش*، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی و اجتماعی.
- جان، رابرت (۱۳۸۱) *معرفت‌شناسی علوم فرهنگی ماکس وبر: پیش‌انگاره جامعه‌شناسی تفسیری*. ترجمه احمد تدین و شهین احمدی. تهران: نشر هرمس
- دورکیم، امیل (۱۳۹۷) *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران
- صدری، احمد (۱۳۸۶) *جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر*، ترجمه حسن آبنیکی، نشر کویر
- رووت، مایکل (۱۳۸۹) «ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی» در: *فلسفه علوم اجتماعی*. ترجمه محمد شجاعیان. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳) *جامعه‌شناسی ماکس وبر*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: توتیا.
- ----- (۱۳۸۶) *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه محمد علی کاردان، مرکز نشر دانشگاهی تهران

-
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲) *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: نشر امیرکبیر
 - ----- (۱۳۸۷) *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: نشر امیرکبیر
 - ----- (۱۳۹۵) *نقد عقل عملی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، نشر سوفیا
 - کوزر، لویس (۱۳۸۳) *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
 - لویت، کارل (۱۳۸۶) *ماکس وبر و کارل مارکس*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، نشر ققنوس
 - مکنون، ثریا و زهره عطایی آشتیانی (۱۳۸۴) *فمینیسم و روسپیگری*، مجله راهبرد زنان، ش ۲۸
 - وبر، ماکس (۱۳۸۵) *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز
 - ----- (۱۳۸۷) *دین، قدرت، جامعه*. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس
 - ----- (۱۳۹۷) *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: نشر سمت
 - هکمن، سوزان (۱۳۹۳) *وبر: گونه‌ی ایده‌آل و نظریه اجتماعی معاصر*، ترجمه علی پیمان زارعی و مهدی رحمانی. تهران: رخداد نو
 - **منابع لاتین**
 - Albrow, Martin (1990) *Max Weber's Construction of Social Theory*, St. Martin's Press New York
 - Drysdale, John. (1996) «How are Social-Scientific Concepts Formed? A Reconstruction of Max Weber's Theory of Concept Formation», *Sociological Theory*, Vol. 14, No. 1. pp. 71-88.
 - Goddard, David (1973) *Max Weber and the Objectivity of Social Science, History and Theory*, Vol. 12, No. 1 (1973), pp. 1-22, Wiley for Wesleyan University
 - Allen, Kieran (2004) *Max Weber: A Critical Introduction*, Pluto P Press LONDON.
 - Oakes, Guy (1990). *Weber and Rikert: Concept Formation in the Cultural Sciences*, Massachusetts: The MIT Press.
 - Rex, John (1977) *Value-Relevance, Scientific Laws, and Ideal Types: The Sociological Methodology of Max Weber*, Source: *The Canadian Journal of Sociology / Cahiers canadiens de sociologie*, Vol. 2, No. 2, pp. 151-166
 - Ringer, Fritz. (1997). *Max Weber's methodology. The unification of the cultural and social sciences*. Cambridge, MA/London: Harvard University Press.
 - Rosenberg, M Michael (2016) *The conceptual articulation of the reality of life: Max Weber's theoretical constitution of sociological ideal types*, *Journal of Classical Sociology*, Vol. 16(1) 84-101

- Segre , Sandro (2004) Understanding Lived Experience: Max Weber's Intellectual Relationship to Simmel, Husserl, James, Starbuck, and Jaspers ,Max Weber Studies, Vol. 4, No. 1 (JANUARY 2004), pp. 77-99
- Swedberg Richard and Ola Agevall(2016) THE MAX WEBER DICTIONARY:Key Words and Central Concepts, SECOND EDITION, Stanford University Press,
- Weber, Max. (1952). The Methodology Of The Social Sciences. translated and edited by Edward A. Shils and Henry A. Finch. With a foreword by Edward A. Shils. Glencoe, Illinois: Free Press.
- Whimster , Sam (2007) Understanding Weber, Routledge
- Zijderveld, Anton C. (2006) Rickert's Relevance:The Ontological Nature and Epistemological Functions of Values, BRILL LEIDEN , BOSTON 2006